

ستایش: مَلِکَا، ذِکْر تو گویم

این شعر از «دیوان حکیم سنایی غزنوی» و در قالب «قصیده^۱» است.

مَلِکَا، پادشاه، خداوند / ذِکْر، یاد

مَلِکَا، ذِکْر تو گویم که تو پاکِ و خدایی / **نروم جز به همان ره که توأم راه‌نمایی**
معنی: خداوندا، تو را یاد می‌کنم که پاک و پروردگار هستی و فقط همان مسیری را می‌روم که تو به من نشان دهی / آیا جز راهی که تو راهنمای من باشی راه دیگری را نمی‌روم.

مفهوم: یادکردن از پاکِی و راهنمابودن خداوند

﴿مَلِکَا﴾: استعاره از خداوند / «الف» در «مَلِکَا» حرف نداشت. / منظور از «تو» در همهٔ بیت‌ها «خداوند» است. / «پاک و «خدا» مسند هستند. [تو پاک هستی و خدا هستی] / جملهٔ «توأم راه‌نمایی»، «ایهام» دارد و به دو صورت خوانده و معنی می‌شود:

۲) **تو راهنمای من هستی**
 نهاد مسند مضاف‌الیه فعل

۱) **تو راه را به من نمایی**
 نهاد مفعول متمم فعل

همه درگاه تو جویم همه از فضل تو پیوم / همه توحید تو گویم که به توحید سزایی

معنی: تنها درگاه تو را می‌جویم و به سبب لطف تو در تلاشم؛ فقط از یگانگی تو می‌گویم که شایستهٔ توحید و یگانگی هستی.

مفهوم: جست‌وجوی خداوند، توحید و ستایش او و تلاش به لطف او

﴿همه﴾: در این بیت در نقش «قید» است. / «جویم»، «پویم» و «گویم»: جناس ناهمسان (ناقص) و همگی «فعل مضارع اخباری» (می‌جویم، می‌پویم، می‌گویم) / نقش کلمات در جملهٔ پایانی به این شکل است:

﴿تو﴾ **به توحید سزایی** (تو سزاوار توحید هستی) / واج‌آرایی: تکرار صامت «ت»
 نهاد حرف متمم مسند فعل اضافه

تو حکیمی تو عظیمی تو کریمی تو رحیمی / تو نمایندهٔ فضلی تو سزاوار ثنایی

معنی: تو حکیم، بزرگ، بخشنده و مهربان هستی؛ تو دارای بخشش بسیار هستی و شایستهٔ ستایشی.

مفهوم: اشاره به صفات خداوند: علم، بزرگی، مهربانی و شایستهٔ ستایش بودن

﴿حکیم، عظیم و ...﴾: در نقش «مسند» هستند. / «نماینده» از بن مضارع «نمای» + پسوند فاعلی «ت» نده» تشکیل شده؛ «نمایش» نیز از همین بن ساخته شده است. / «تو و «ی» (مخفف فعل هستی): تکرار / واج‌آرایی: تکرار صامت «ت» و مصوّت‌های «ئ» و «ی»

نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی / نتوان شبیه تو گفتن که تو در وهم نیایی

معنی: نمی‌توان تو را توصیف کرد، چون تو در فهم نمی‌گنجی؛ نمی‌توان مثل ومانندی برایت نام برد، زیرا تو حتی در خیال هم در نمی‌آیی.

مفهوم: خداوند بالاتر از درک و فهم انسان است.

﴿فهم﴾ و «وهم»: جناس ناهمسان (ناقص) / مصراع دوم «تلمیح دارد به ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ هیچ چیز مانند او نیست» (بخشی از آیهٔ ۱۱ سورهٔ شورا)

همه عَزّی و جلالی، همه علمی و یقینی / همه نوری و سروری، همه جودی و جزایی

معنی: [خداوند!] تمام وجودت ارجمندی، شکوه، علم، ... یقین، نور، شادمانی، بخشش و پاداش است.

مفهوم: اشاره به صفات خداوند: ارجمندی، شکوه و ...

﴿همه﴾ در این بیت «قید» است و «عَزّ، جلال، علم، یقین، نور، سرور، جود و جفا»، «مسند» هستند. / «همه»: تکرار / واج‌آرایی: تکرار مصوّت «ی»

۱- این شعر در اصل دارای سیزده بیت است و در دیوان سنایی جزء قصاید اوست.

همه [در اینجا] تنها، فقط / فضل، بخشش، لطف / پویدن، حرکت به سوی مقصدی برای به دست آوردن و جست‌وجوی چیزی، تلاش، رفتن / سزا، سزاوار، شایسته، لایق

حکیم، دانا به همه چیز، دانای راست‌کردار، از نام‌های خداوند تعالی؛ بدین معنا که همهٔ کارهای خداوند از روی دلیل و برهان است و کار بیهوده انجام نمی‌دهد. / کریم، بسیار بخشنده، بخشاینده، از نام‌ها و صفات خداوند / رحیم، بسیار مهربان، از نام‌ها و صفات خداوند / نماینده، آن که آشکار و هویدا می‌کند، نشان‌دهنده / ثنا، ستایش، ستایش

شبهه، مانند، مثل، همسان / وهم، پندار، خیال، تصور

همه [در اینجا] به طور کامل، تماماً / عَزّ، ارجمندی، گرامی‌شدن، مقابل دَلّ / جلال، بزرگواری، شکوه، از صفات خداوند که به مقام کبرایی او اشاره دارد. / یقین، بی‌شبهه و شک بودن، امری که واضح و ثابت شده باشد. / سرور، شادی، خوشحالی / جود، بخشش، سخاوت، گرم / جزا، پاداش کار نیک

اگه فراموش کردی
 کلماتی مثل «همه، هر، بعضی و ...» اگه همراه با اسم باشن «صفت مبهم» نامیده می‌شن و اگه تنهایی بیان «ضمیر مبهم»: مثلاً:
 «همه مردم آمدند» و «همه آمدند».
 صفت مبهم ضمیر مبهم
 نکته اینجاست که «همه» می‌تونه نقش‌های مختلفی در جمله داشته باشه: مثلاً:
 «همه را دیدم»، «روزها همه در تلاش بود»
 مفعول قید

همه غیبی تو بدانی، همه عیبی تو ببوشی همه بیشی تو بکاهی، همه کمی تو فزایی

معنی: هر چیز پنهانی را تو می‌دانی و هر عیبی را می‌پوشانی؛ همه کم و زیاد شدن‌ها به دست توست.

مفهوم: غیب‌دانی (عَلَامُ الْغُیُوبِ)، عیب‌پوشی (سِتَارُ الْعُیُوبِ) و قدرت خداوند

⑥ «همه»: صفت مبهم / «غیب» و «عیب»: جناس ناهمسان (ناقص) / «بیش» و «کم»: «بکاهی» و «فزایی»: تضاد / مفهوم ﴿تُعَزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ﴾: «هر کس را بخواهی عزت می‌دهی و هر کس را بخواهی خوار می‌کنی» (بخشی از آیه ۲۶ سوره آل عمران) در مصراع دوم دیده می‌شود. / واج آرایی: تکرار مصوت «ی» / «همه» و «تو»: تکرار

لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید مگر از آتش دوزخ بُودش روی رهایی

معنی: تمام وجود سنایی فقط از یگانگی تو سخن می‌گوید، شاید برای او از آتش دوزخ، امکان رهایی وجود داشته باشد.

مفهوم: اقرار به یگانگی خداوند و امیدواری به لطف او

⑥ «لب و دندان»: مجاز از کل وجود و مراعات‌نظیر / «همه» در این بیت «قید» است. / «گوید»: مضارع اخباری (می‌گوید) / «آتش» و «دوزخ»: مراعات‌نظیر / ضمیر «ش» در «بُودش»، «متمم» است (برای او باشد)؛ شکل مرتب‌شده مصراع دوم به این صورت است:

مگر برای او از آتش دوزخ روی رهایی بُود (وجود داشته باشد)

قید متمم مضاف‌الیه نهاد مضاف‌الیه فعل

همه: [در اینجا] تنها، فقط / مگر: [در اینجا] امید است، شاید بُود، باشد / روی، چاره، امکان، راه

ر ماند از اصل خوب
لطف، که بیگان
و گند چرخ بلند
ر تو گویم
دستی و کرامت
او دور ماند
روزگار و
ت سو گند
هان نیاید
انا یکی گو
ای در بند
ای دماوند
یت می‌کنم اکنو
ط جلی نوشت: «زند
ان را از من بگیر، اگر می‌خواهی / هر
گویم که تو پا



بید روزگار
ست سو گ
گناهان نیاید
و دانا یکی
د پای در بند
تی ای دماوند
روایت می‌کنم
خط جلی نوشت:
ان را از من بگیر، اگر می‌خواهی
تو گویم که ت
بیگانه شود حل
به دریا می‌تو
یک شب‌نم چ
نعمتی پد
تسبب مستی
ت گفت ای
تت، بعد از من و تو ما

ت سو گند چرخ
کا ذکر تو گو
شاده‌دستی و ک

شکر نعمت



کتاب «گلستان» اثر «سعدی» است.



ماجرای این درس ...

در گذشته همه شاعران و نویسندگان در آغاز کار، بخشی رو به سپاسگزاری از خداوند و یادکردن از نعمت‌های او اختصاص می‌دادند. این بخش «تمهیدیه» نام دارد. کتاب «گلستان» که از بارزترین آثار ادبیات فارسی محسوب می‌شود، تمهیدیه‌ای عالی و بی‌نظیر دارد که در این درس با آن آشنا می‌شویم.

مَتَّ خدای را، عَزَّ و جَلَّ، که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت.

مَتَّ، سپاس، شکر، نیکویی / عَزَّ و جَلَّ، گرامی، بزرگ و بلندمرتبه است؛ بعد از ذکر نام خداوند به کار می‌رود. / قربت، نزدیکی / مزید، افزونی، زیادی

معنی: سپاس و ستایش مخصوص خداوند گرامی و بزرگ است که اطاعتش سبب نزدیکی به او می‌شود و شکرگزاری از او باعث افزایش نعمت می‌گردد.

مفهوم: اطاعت از خداوند و سپاسگزاری از او

⊕ «را»: در «خدای را» حرف اضافه به معنی «برای» است. (مَتَّ برای خداست.) / «قربت» و «نعمت»: سجع / «به شکر اندر»: آمدن دو حرف اضافه برای یک متمم / ضمیر «ش» در «به شکر اندرش» مضافاً الیه «شکر» است (در شکر کردن او) / فعل «است» بعد از «نعمت» به قرینه لفظی حذف شده است. (مزید نعمت است.)
هر نَفْسِ که فرومی‌رود، مِمِدِّ حیات است و چون برمی‌آید، مَفْرَحِ ذات.

مِمِدِّ: مددکننده. یاری‌رساننده / مَفْرَحِ: شادی‌بخش، فرح‌انگیز / ذات، وجود، هستی

معنی: هر نَفْسِ که فرو برده می‌شود باعث ادامه زندگی است و وقتی بیرون می‌آید شادی‌بخش وجود است.

مفهوم: لطف همیشگی خداوند

⊕ «فرومی‌رود» و «برمی‌آید»: تضاد / «حیات» و «ذات»: سجع / فعل «است» بعد از «ذات» به قرینه لفظی حذف شده است. (مفروح ذات است.)

پس در هر نَفْسِ دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکر واجب.

معنی: پس در هر نفس دو نعمت وجود دارد و برای هر نعمتی باید شکر به جای آورد.

مفهوم: نعمت بی‌پایان خداوند و سپاس از او

⊕ فعل «است»: بعد از «واجب» به قرینه لفظی حذف شده است. (شکر واجب است.)

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش به درآید؟

عهده، وظیفه

معنی: از کردار و گفتار چه کسی ساخته است که شکر نعمت‌های او را به جای آورد؟

مفهوم: ناتوانی در سپاسگزاری از خداوند

⊕ «دست»: مجاز از کردار / «زبان»: مجاز از گفتار / مصراع اول «استفهام انکاری» دارد. (از دست و زبان کسی بر نمی‌آید.) / «دست و زبان»: مراعات نظیر

﴿اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِ الشُّكُورِ﴾

معنی: ای خاندان داود سپاس گزاید و عده کمی از بندگان من سپاسگزارند.

مفهوم: سپاسگزاری از خداوند

⊕ «تضمین» قسمتی از آیه ۱۳ سوره سبأ

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدای آورد

به، بهتر / تقصیر، گناه، کوتاهی، کوتاهی کردن / عذر، توبه، عذرخواهی

معنی: بهتر است بنده به خاطر گناه خود از خداوند، طلب بخشش کند.

مفهوم: توبه از گناهان

⊕ فعل «است» بعد از «به» به قرینه معنوی حذف شده است. (همان به است.) / «بنده، تقصیر، عذر و خدای»: مراعات نظیر

وَرَنه سَزَاوَرِ خِداوندی‌اش کس نتواند که به جای آورد

وَرَنه، وگرنه، زیرا / به جای آوردن، انجام دادن

معنی: وگرنه کسی نمی‌تواند، آن‌گونه که شایسته خداوند است، شکرگزاری کند.

مفهوم: ناتوانی در سپاسگزاری از خداوند

بی حساب، بی شمار / خوان، سفره، سفره فزای
و گشاده / بی دریغ، بی مضایقه، سخاوتمندانه

ناموس، آبرو / فاحش، آشکار، واضح / روزی،
رزق، مقدار خوراک یا وجه معاش که
هر کس روزانه به دست می آورد یا به او
می رسد؛ وظیفه روزی، رزق مقرّر و معین /
وظیفه، مقرّری، وجه معاش / مُنکر، زشت،
ناپسند

فزاش، فرش گستر، گسترده فرش / زمرد،
جوهری سبزرنگ / دایه، زنی که به جای
مادر به کودک شیر می دهد یا از او پرستاری
می کند. / نبات، جمع بنت، دختران / نبات،
گیاه، رُستنی / مهد، گهواره

خلعت، جامه ای که بزرگی به کسی بخشد. /
قیاب، جامه، جامه ای که از سوی پیش باز است
و پس از پوشیدن، دو طرف پیش را با دکمه
به هم پیوندند. / رُزق، برگ / شاخ، شاخه /
قُدوم، آمدن، قدم نهادن، فرا رسیدن / موسم،
فصل، هنگام، زمان / ربیع، بهار

عصاره، آبی که از فشردن میوه یا چیز دیگر
به دست آورند؛ افشیره، شیره / ناک، درخت
انگور، رُزق / شهد، عسل، شهد فایق، عسل
خالص / فایق، برگزیده، برتر / نخل، درخت
خرما / باسق، بلند

مه، مخفف ماه / فلک، آسمان

بارانِ رحمتِ بی حسابش همه را رسیده و خوانِ نعمتِ بی دریغش همه جا کشیده.

معنی: رحمت بی کران الهی مانند باران به همه رسیده و سفره نعمت بی مضایقه و سخاوتمندانه اش در همه جا گسترده است.
مفهوم: لطف همه گیر خداوند

«بارانِ رحمت» و «خوانِ نعمت»: تشبیه («رحمت و نعمت»: مشبّه؛ «باران و خوان»: مشبّه به) / «را» در «همه را رسیده» حرف اضافه به معنی «به» است. (به همه رسیده) / عبارت کاملاً آهنگین است، زیرا کلمات آن همگی «سجع» دارند: «باران و خوان»، «رحمت و نعمت»، «بی حسابش و بی دریغش»، «همه را و همه جا»، «رسیده و کشیده» / فعل «است» بعد از «رسیده» و «کشیده» به قرینه معنوی حذف شده است. (رسیده است.)؛ (کشیده است.)

پرده ناموسِ بندگان به گناه فاحش نَدرد و وظیفه روزی به خطای مُنکر نَبَرَد.

معنی: آبروی بندگان را با وجود گناهان آشکار نمی ریزد و روزی معین آنان را به خاطر انجام اشتباه زشت قطع نمی کند.

مفهوم: عیب پوشی (ستار العیوب بودن) و روزی رسانی (رزاق بودن) خداوند

«پرده ناموس»: تشبیه («ناموس»: مشبّه، «پرده» مشبّه به) / **پرده ناموس** و **بندگان**
هسته مضاف الیه مضاف الیه مضاف الیه
(وابسته و وابسته)

«پرده دریدن»: کنایه از رسوا کردن / «نَدرد» و «نَبَرَد»: سجع

فزاش باد صبا را گفته تا فرشِ زمردین بگسترَد و دایه ابر بهاری را فرموده تا نباتِ نبات در مهد زمین بپرورد.

معنی: به باد صبا دستور داده تا سبزه ها را مانند فرشی سبزرنگ بگستراند و به ابر بهاری فرموده تا مانند پرستاری، گیاه در گهواره زمین پرورش دهد.

مفهوم: رشد کردن سبزه ها در بهار

«فزاش باد صبا»، «دایه ابر بهاری»، «نبات نبات» و «مهد زمین»: تشبیه («باد صبا، ابر بهاری، نبات و زمین»: مشبّه؛ «فزاش، دایه، نبات و مهد»: مشبّه به) / «فرش زمردین»: استعاره از سبزه ها / «نبات» و «نبات»: جناس ناهمسان (ناقص) / «گفته و فرموده» و «بگسترَد و بپرورد»: سجع / «گفتن به باد صبا»، «فرمودن به ابر بهاری»: تشخیص / فعل «است» بعد از «گفته» و «فرموده» به قرینه معنوی حذف شده است. (گفته است.)، (فرموده است.)

درختان را به خلعتِ نوروزی، قباي سبزِ رُزق در بر گرفته و اطفال شاخ را به قُدومِ موسمِ ربیع، کلاه شکوفه بر سر نهاده.
معنی: به عنوان هدیه نوروز لباس سبزی را از جنس برگ به درختان پوشانده و به خاطر آمدن فصل بهار، شکوفه را مانند کلاهی بر سر شاخه های کوچک قرار داده است.

مفهوم: سرسبز شدن درختان در بهار

«قباي سبزِ رُزق»، «اطفال شاخ» و «کلاه شکوفه»: تشبیه («ورق، شاخ و شکوفه»: مشبّه؛ «قباي سبز، اطفال و کلاه»: مشبّه به) / «گرفته» و «نهاده»: سجع / فعل «است» بعد از «گرفته» و «نهاده» به قرینه معنوی حذف شده است. (گرفته است.) و «نهاده است.» / «درخت، سبز، ورق، شاخ، ربیع و شکوفه»: مراعات نظیر / «دادن خلعت به درختان و نهادن کلاه بر سر شاخه»: تشخیص

عصاره تاکی به قدرت او شهد فایق شده و تخمِ خرمايي به تربیتش نخل باسق گشته.

معنی: شیره درخت انگور به قدرت الهی، به عسل خالص (انگور) تبدیل شده و در اثر توجه و پرورش او، دانه خرما به درختی بلند و استوار تبدیل شده است.

مفهوم: قدرت پرورش دهندگی خداوند

«شهد فایق»: استعاره از انگور / «فایق و باسق» و «شده و گشته»: سجع / ضمیر «ش» در «تربیتش» مضاف الیه است و به «خداوند» بازمی گردد. / فعل «است» بعد از «شده» و «گشته» به قرینه معنوی حذف شده است. (شده است.) و «گشته است.)

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

معنی: ای انسان، تمام پدیده های هستی در تلاش اند تا بتوانی روزی خود را به دست آوری و غافل از خداوند از آن استفاده نکنی.

مفهوم: غافل نشدن از پروردگار

«ابر و باد و مه و خورشید و فلک»: مراعات نظیر و مجاز از همه پدیده های هستی / «نان»: مجاز از روزی / «کف»: مجاز از دست / «به کف آوردن»: کنایه از تهیه کردن / مرجع ضمیر «تو»، انسان است.

ر ماند از اصل خوب
لطف، که بیگان
و گند چرخ بلند
ر تو گویم
دستی و کرامت
و دور ماند
روزگار و
ت سو گند
هان نیاید
انا یکی گو
ای در بند
ای دماوند
یت می کنم اکنون
جلی نوشت: «زند
از من بگریز اگر می خواهی / هوا
گویم که تو پا



بید روزگار
ست سو گ
گناهان نیاید
و دانا یکی
د پای در بند
تی ای دماوند
روایت می کنم
خط جلی نوشت:
مان را از من بگریز اگر می خواهی
تو گویم که ت
بیگانه شود جا
به دریا می تو
یک شبتم چ
عظمتی پد
قتسب مستی
ت گفت ای
تت، بعد از من و تو ما

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار
معنی: تمام آفرینش مطیع و فرمانبردار تو هستند، منصفانه نیست که تو فرمانبردار خداوند نباشی.

مفهوم: یاد کردن از خداوند و فرمان بردن از او
⑥ مرجع ضمیر «تو» انسان است. فعل «هستند» بعد از «فرمانبردار» به قرینه معنوی حذف شده است. (فرمانبردار هستند) / واج آرای: تکرار صامت «ر»

در خبر است از سرور کاینات و مَفخَر موجودات و رحمتِ عالمیان و صَفْوَت آدمیان و تَنَمُّهُ دَورِ زمان، مُحَمَّد مصطفی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ.

معنی: در حدیث آمده است از پیامبر اسلام که سرور موجودات و مایه افتخار آفریدگان و رحمت خداوند بر جهانیان است و برگزیده انسان‌هاست و مایه کمال گردش روزگار است، که درود خداوند بر او و خاندانش باد.

مفهوم: یاد کردن از بزرگی پیامبر ﷺ
⑥ حدیث پیامبر ﷺ بعد از بیت‌ها آمده است. (در خبر است هرگاه ...)

شَفِيعٌ مُطَاعٌ نَبِيُّ كَرِيمٍ قَسِيمٌ جَسِيمٌ نَسِيمٌ وَسِيمٌ

معنی: او شفاعت کننده، فرمانروا، پیام آور، بخشنده، زیبا، خوش اندام، خوش بو و دارای نشان پیامبری است.

مفهوم: بیان صفات پیامبر ﷺ
⑥ واج آرای: تکرار صامت «س» در مصراع دوم

بَلَّغَ الْعُلَى بِكَمَالِهِ، كَشَفَ الذُّجَى بِجَمَالِهِ حَسَنَتٌ جَمِيعٌ خِصَالِهِ، صَلَّوْا عَلَيْهِ وَ آلِهِ

معنی: به واسطه کمال خود به مرتبه بلند رسید و با جمال نورانی خود تاریکی‌ها را برطرف کرد؛ همه خوبی‌ها و صفات او زیباست، بر او و خاندانش درود بفرستید.

مفهوم: عظمت پیامبر ﷺ
چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان؟
چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان؟

معنی: ای پیامبر، وقتی مسلمانان پشتیبانی چون تو دارند، غمی ندارند؛ همان‌طور که آن کس که در کشتی نوح باشد از موج و طوفان دریا ترسی ندارد.

مفهوم: تکیه بر حمایت پیامبر ﷺ
⑥ «چه غم؟» و «چه باک؟»: استفهام انکاری (غمی ندارد؛ باکی ندارد) / «دیوار امت»: تشبیه «امت»: مشبه، «دیوار»: مشبه‌به / ضمیر «تو» به پیامبر ﷺ برمی‌گردد. / بیت «اسلوب معادله» دارد. / مصراع دوم به «داستان حضرت نوح» تلمیح دارد. / «دیوار و پشتیبان» و «موج، بحر، نوح و کشتیبان»: مراعات نظیر

هر گه یکی از بندگان گنهگار پریشان‌روزگار، دست **إنابت** به امید اجابت به درگاه حق جَلَّ و عَلا بردارد، ایزد تعالی در او نظر نکند.

معنی: هر زمان که یکی از بندگان گناهکار و بیچاره، دست خود را به نشانه توبه و با امید پذیرش توبه‌اش به سمت خداوند بزرگ و والامقام بردارد، خداوند بلندمرتبه به او توجهی نمی‌کند.

مفهوم: توبه بندگان
⑥ «إنابت» و «اجابت»: جناس ناهمسان (ناقص) / «دست إنابت»: اضافه اقترانی / «نظر نکردن»: کنایه از توجه نکردن

کالبد شناسی

به ترکیب‌های مشخص شده زیر دقت کنید.

⑥ **دستِ طمع**، آدمی را خفه خواهد کرد: «**طمع**» مانند **موجودی زنده** «**دست**» دارد.
مشبه ادات تشبیه مشبه‌به (یکی از اجزای مشبه‌به) وجه‌شبه

⑥ **گردنِ ظلم**، را باید شکست: «**ظلم**» مانند **موجودی زنده** «**گردن**» دارد.
مشبه ادات تشبیه مشبه‌به (یکی از اجزای مشبه‌به) وجه‌شبه

به این ترکیب‌ها که از «وجه‌شبه» (یکی از اجزای مشبه‌به) + «مشبه» ساخته می‌شوند، «**اضافه استعاری**» می‌گوییم. مانند: چنگال ستم، بال خیال، قهقهه فشنگ، سقف شب (شب به ساختمانی تشبیه شده که سقف جزئی از آن است)، قلّه آرزو (آرزو به کوهی تشبیه شده که قلّه جزئی از آن است).

از بهر / برای، به خاطر / فرمانبردار، مطیع
خبر: سخنی که از پیامبر باشد، حدیث / کاینات، جمع کاینه، همه موجودات جهان / مفسر، هر چه بدان فخر کنند و بنازند؛ مایه تاز و بزرگی / صفت: برگزیده، برگزیده از افراد بشر / تنه: باقی‌مانده، تنه دور زمان، مایه تمامی و کمال گردش روزگار، مایه تمامی و کمال دور زمان رسالت

شفیع: شفاعت کننده / مطاع: فرمانروا، اطاعت شده، کسی که دیگری فرمان او را می‌برد. / نبی: پیغمبر، پیام آور، رسول / کریم: بسیار بخشنده، بخشاينده، از نام‌ها و صفات خداوند / قسیم: صاحب جمال / جسیم: خوش اندام / نسیم: خوش بو / وسیم: دارای نشان پیامبری

پشتیبان: چوبی که به جهت استحکام بر دیوار نصب کنند. / باک، ترس / بحر، دریا

إنابت: بازگشت به سوی خدا، توبه، پشیمانی / اجابت: پذیرفتن / تعالی: بلندمرتبه / جَلَّ و عَلا: بزرگ و والامقام

اکنون به ترکیب‌های مشخص‌شده زیر دقت کنید.

- شاگرد در برابر استادش **دستِ ادب** به سینه نهاد: دست را «به نشانه» ادب به سینه نهاد.
 - **گردنِ غرور** برافراشت و به راه افتاد: گردن را «به نشانه» غرور برافراشت.
 - **دستِ دعا** به سوی خداوند بلند کرد: دست را «به نشانه» دعا بلند کرد.
 - قاضی **قلمِ بخشش** بر جرم‌هایش کشید: قلم را «به نشانه» بخشش کشید.
- به این ترکیب‌ها که می‌توان بین آنها از «به نشانه» یا «برای» استفاده کرد، «**اضافهٔ اقترانی**» می‌گوییم.

بخواند، صدا کند / اعراض، روی گرداندن
از چیزی، روی گردانی، انصراف / تضرع،
زاری کردن، التماس کردن

بازش بخواند؛ باز **اعراض** فرماید. بار دیگرش به **تضرع** و زاری بخواند.

معنی: دوباره آن بنده، خداوند را صدا می‌کند، باز هم خداوند روی برمی‌گرداند، بار دیگر به تضرع و زاری خداوند را صدا می‌زند.

مفهوم: توبهٔ بندگان

ضمیر «ش» در «بازش» و «بار دیگرش» مفعول است و مرجع آن «خداوند» است. (باز او را بخواند؛ بار دیگر او را بخواند) حق، سبحانه و تعالی - فرماید: یا ملائکتی قد استخیت من عبدی و لیس له غیري فقد عقرت له.

معنی: خداوند پاک و بلندمرتبه می‌فرماید: ای فرشتگانم، من از بندهٔ خود شرم دارم و او جز من پناهی ندارد، پس او را آمرزیدم.

مفهوم: نهایت بزرگی خداوند و بخشش او

دعوتش اجابت کردم و امیدش برآوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده همی شرم دارم.

معنی: درخواست بنده را پاسخ دادم و ناامیدش نکردم، زیرا از اینکه بنده من بسیار دعا و زاری کند و خواسته‌اش را برآورده نسازم، شرم می‌کنم.

مفهوم: پذیرفتن دعای بندگان

«کردم»، «برآوردم» و «دارم»: سجع

کرم بین و لطف خداوندگار گنه بنده کرده‌ست و او شرمسار

معنی: بزرگواری خداوند را بین که بنده گناه کرده است و او شرم‌منده است.

مفهوم: بزرگواری و لطف پروردگار

تلمیح به حدیث «یا ملائکتی قد استخیت من عبدی و لیس له غیري فقد عقرت له: ای فرشتگانم، من از بندهٔ خود شرم دارم و او جز من پناهی ندارد، پس او را آمرزیدم» / فعل «بین» بعد از «خداوندگار» و فعل «است» بعد از «شرمسار» به قرینهٔ لفظی حذف شده است.

عاکفان کعبهٔ جلالش به تقصیر عبادت معترف که: «ما عبدناک حقَّ عبادتک» و **واصفان جلیهٔ جمالش به تحیر منسوب که:** «ما عرفناک حقَّ معرفتک»

معنی: گوشه‌نشینان بارگاه پرشکوهش به کوتاهی خود در عبادت اقرار می‌کنند و می‌گویند: «آن چنان که شایستهٔ توست تو را نپرستیدیم» و توصیف‌کنندگان زیور زیبایی خداوند در حیرت‌اند و می‌گویند: «تو را آن چنان که سزاوار توست شناختیم».

مفهوم: ناتوانی در پرستش و شناخت خداوند

«کعبهٔ جلال» و «جلیهٔ جمال»: تشبیه («جلال و جمال»: مشبه؛ «کعبه و جلیه»: مشبه‌به) / «جلال» و «جمال»: جناس ناهمسان (ناقص) / «ما عبدناک حقَّ عبادتک» و «ما عرفناک حقَّ معرفتک»: تضمین / فعل «هستند» بعد از «معترف» و «منسوب» به قرینهٔ معنوی حذف شده است. / مفهوم عبارت «واصفان جلیهٔ جمالش به تحیر منسوب که ما عرفناک حقَّ معرفتک» از این بیت سعدی قابل استنباط است:

هیچ نقاشی نمی‌بیند که نقشی برکند و آن که دید از حیرتش کِلک از بنان افکنده‌ای

معنی: هیچ نقاشی تو را نمی‌بیند تا تصویری از تو بیافریند و آن کسی هم که تو را دید، چنان حیرت‌زده کرده‌ای که قلم از دستش انداخته‌ای.

گر کسی وصف او ز من پرسد بی‌دل از بی‌نشان چه گوید باز؟

معنی: اگر کسی از من بخواهد که خداوند را برایش توصیف کنم، من که عاشق او هستم چگونه از او که بی‌نشان است چیزی بگویم؟

مفهوم: ناتوانی از وصف خداوند

دعوت، درخواست / اجابت کردم، پاسخ دادم،
برآوردم

کرم، بزرگواری

عاکفان، جمع عاکف، کسانی که در مدتی معین در مسجد بمانند و به عبادت بپردازند.
جلال، بزرگی / معترف، اقرارکننده،
اعتراف‌کننده / واصفان، جمع واصف،
وصف‌کنندگان، ستاینندگان / جلیه، زیور،
زیینت / جمال، زیبایی / تحیر، سرگشتگی،
سرگردانی / منسوب، نسبت داده شده

نقش برکردن، تصویرساختن، نقاشی کردن /
کِلک، قلم / بنان، سرانگشت، انگشت

گوید باز، بازگو کند

منظور از «او» خداوند است. / «بی‌دل»: کنایه از عاشق / «بی‌نشان»: کنایه از خداوند / «چه گوید باز؟»: استفهام انکاری (نمی‌تواند چیزی بگوید).

عاشقان گشتگان معشوق‌اند برنیاید ز گشتگان آواز

معنی: عاشقان، خود را فدای معشوق کرده‌اند؛ از آن کس که کشته شده سخنی شنیده نمی‌شود.

مفهوم: نیست‌شدن و خاموشی در عشق

«گشتگان» در مصراع اول «مسند» و در مصراع دوم «متمم» است. / «آواز»: مجاز از سخن / واج‌آرایی: تکرار صامت «ش» یکی از صاحب‌دلان سر به جیبِ مراقبت فرو برده بود و در بحرِ مکاشفت مستغرق شده؛

معنی: یکی از عارفان به حالت تفکر و تأمل فرو رفته بود و در دریای کشف حقایق غرق شده بود.

مفهوم: گوشه‌گیری برای رشد معنویت

«سر به جیب فرو بردن»: کنایه از گوشه‌گیری / «جیب مراقبت»: اضافهٔ اقترانی / «بحر مکاشفت»: تشبیه («مکاشفت»: مشتبه؛ «بحر»: مشبّه‌به) / «مستغرق شدن در چیزی»: کنایه از تمام وجود را متوجه چیزی کردن / «برده» و «شده»: سجع / فعل «بود» بعد از «شده» به قرینهٔ لفظی حذف شده است. (مستغرق شده [بود].)

آن‌گاه که از این معامله باز آمد، یکی از دوستان به طریق انبساط گفت: «از این بوستان که بودی، ما را چه تحفه کرامت کردی؟»
معنی: وقتی که از آن حالت مراقبه بیرون آمد یکی از دوستان از روی صمیمیت از او پرسید: «از آن عالم غیب چه هدیه‌ای برای ما آورده‌ای؟»

مفهوم: بیرون آمدن از سیر معنوی

«دوستان» و «بوستان»: جناس ناهمسان (ناقص) / «بوستان»: استعاره از عالم معنویت / «بودی» و «کردی»: سجع / «را» در «ما را» حرف اضافه به معنی «برای» است. (برای ما)

گفت: «به خاطر داشتنم که چون به درخت گل رسم، دامنی پُر کنم هدیهٔ اصحاب را.

معنی: گفت: می‌خواستم وقتی به درخت معرفت الهی رسیدم، مقداری از آن معرفت‌ها و حقایق را به عنوان هدیه برای دوستان بیاورم.

مفهوم: به یاد دوستان بودن

«درخت گل»: استعاره از معرفت الهی / «را» در «اصحاب را» حرف اضافه به معنی «برای» است. (برای اصحاب) چون برسیدم، بوی گل چنان مست کرد که دامنم از دست برفت!»

معنی: زمانی که مقداری از معرفت الهی را درک کردم، چنان بی‌خود شدم که اختیار خود را از دست دادم.

مفهوم: فراموش کردن خود و دیگران در برابر خداوند (معشوق)

«بوی گل»: استعاره از درک مقداری از معرفت الهی / ضمیر «م» در «گلم» مفعول است و «جهش» دارد. (بوی گل چنان مستم کرد = من را مست کرد.) / ضمیر «ش» در «دامنم» مضاف‌الیه «دست» است و «جهش» دارد. (دامنم از دستم برفت.) / «از دست رفتن دامن»: کنایه از بی‌اختیار شدن

ای مرغِ سحر! عشق ز پروانه بیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

معنی: ای بلبل، عشق را از پروانه بیاموز، زیرا عاشقی است که جانش را فدای معشوق خود (شمع) کرد و سخنی از او شنیده نشد.

مفهوم: عاشق واقعی فداکار و بی‌ادعاست.

«مرغ سحر»: نماد مدعیان دروغین عاشقی / «پروانه»: نماد عاشقان راستین / آمدن حرف ندای «ای» و فعل «بیاموز» برای «مرغ سحر»: تشخیص / منظور از «سوخته»، پروانه است. / «را» در «کان سوخته را جان» بین مضاف (جان) و مضاف‌الیه (سوخته) آمده است. (جان آن سوخته) / «آواز»: مجاز از سخن

این مدعیان در طلبش بی‌خبران‌اند کان را که خبر شد، خبری باز نیامد

معنی: این افرادی که مدعی رسیدن به عشق الهی هستند در واقع از خداوند بی‌خبرند، زیرا کسی که خداوند را شناخت، در او محو می‌شود و خبری از او به دیگران نمی‌رسد.

مفهوم: عاشق واقعی فداکار و بی‌ادعاست.

صاحب‌دل، عارف / جیب، گریبان، یقه / مراقبت، در اصطلاح عرفانی، کمال توجه بنده به حق و یقین بر اینکه خداوند در همهٔ احوال، عالم بر ضمیر اوست؛ نگاه داشتن دل از توجه به غیر حق / بحر، دریا / مکاشفت، کشف کردن و آشکارساختن، در اصطلاح عرفانی، بی‌بردن به حقایق است. / مستغرق، غرق

معاملت، اعمال عبادی، احکام و عبادت شرعی، در اینجا مقصود همان کار مراقبت و مکاشفت است. / انبساط، حالتی که در آن، احساس بیگانگی و ملاحظه و رودربایستی نپاشد؛ خودمانی شدن / تحفه، هدیه، ارمغان / کرامت کردن، عطا کردن، بخشیدن

مرغ سحر، بلبل، هزارستان

مدعی، ادعاکننده، خواهان

ر ماند از اصل خوب
لطف، که بیگان
و کند چرخ بلند
ر تو گویم
دستی و کرامت
او دور ماند
روزگار و
ت سو گند
هان نیاید
انا یکی گو
ای در بند
ای دماوند
یت می‌کنم اکنون
ط جلی نوشت: «زند
از من بگریز اگر می‌خواهی / هوا
گویم که تو پا



بید روزگار
ست سوگ
گناهان نیاید
و دانا یکی
د پای در بند
تی ای دماوند
روایت می‌کنم
خط جلی نوشت:
ان را از من بگریز اگر می‌خواهی
تو گویم که ت
بیگانه شود جا
به دریا می‌تو
یک شبتم چ
نعمتی پد
فتسبب مستر
ت گفت ای
تت، بعد از من و تو ما

ت سو گند
کا ذکر تو گو
شاده‌دستی و ک

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

جدول زیر را به کمک متن درس کامل کنید.

واژه معادل	معنا
وَسِيم	دارای نشان پیامبری
مُفْرِح	شادی بخش
إِنَابَت	به خدای تعالی بازگشتن
وظیفه بریدن	قطع کردن مقرری

سه واژه در متن درس بیابید که هم آوای آنها در زبان فارسی وجود دارد.

قربت: نزدیکی ← غربت: دوری
 حیات: زندگی ← حیا: زمین جلو ساختمان
 خون: سفره ← خان: رئیس، سرور
 بحر: دریا ← بهر: برای
 منسوب: نسبت داده شده ← منصوب: به شغل و مقامی گماشته شده

از متن درس برای کاربرد هر یک از حروف زیر، سه واژه مهم املایی بیابید و بنویسید.

ح: فاحش، تحیر، موج بحر
 ق: قربت و نزدیکی، قبا، باسق، قسیم
 ع: عز و جل، عصاره، اعراض، تضرع

در کدام قسمت از متن درس، «جهش ضمیر» دیده می شود؟ دلیل خود را بنویسید.

«بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.»

ضمیر «م» در «گلم» مفعول است و جایگاه آن پس از «مست» است. (بوی گل چنان مستم کرد.)
 ضمیر «م» در «دامنم» مضاف‌الیه «دست» است. (دامنم از دستم برفت.)

به عبارت‌های زیر توجه بفرمایید:

الف) همنشین نیک بهتر از تنهایی است و تنهایی بهتر از همنشین بد.

ب) آرزو گفت: «از نمایشگاه کتاب چه خبر؟»

در عبارت «الف»، فعل جمله دوم، ذکر نشده است، اما خواننده یا شنونده از فعل جمله اول می تواند به فعل جمله دوم، یعنی «است» پی ببرد. در این جمله، حذف به «قرینه لفظی» صورت گرفته است.

در عبارت «ب»، جای فعل «داری» در جمله دوم خالی است، اما هیچ نشانه‌ای در ظاهر جمله، شنونده را به وجود «فعل» راهنمایی نمی کند، تنها از مفهوم عبارت می توان دریافت که فعل «داری» از جمله دوم حذف شده است؛ در این جمله، حذف به «قرینه معنوی» صورت گرفته است.

هر یک از اجزای کلام در صورت وجود قرینه می تواند حذف شود. اگر حذف به دلیل تکرار و برای پرهیز از تکرار صورت گیرد، آن را «حذف به قرینه لفظی» گویند، اما اگر خواننده یا شنونده از مفهوم سخن به بخش حذف شده پی ببرد، «حذف به قرینه معنوی» است.

در متن درس، نمونه‌ای برای کاربرد هر یک از انواع حذف بیابید.

«طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت»:

فعل «است» بعد از «نعمت» به قرینه لفظی حذف شده است. (مزید نعمت است.)

«بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدای آورد»:

فعل «است» بعد از «به» به قرینه معنوی حذف شده است. (همان به است.)

قلمرو ادبی

- ۱ واژه‌های مشخص شده، نماد چه مفاهیمی هستند؟
ای مرغ سحر را عشق ز پروانه بیاموز / کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
«مرغ سحر»: نماد مدعیان دروغین عاشقی / «پروانه»: نماد عاشقان راستین
- ۲ با توجه به عبارت‌های زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید.
● باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده.
● فزاش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترده و دایه ابر بهاری را فرموده تا نبات نبات در مهد زمین بپرورد.
- ۳ آرایه‌های مشترک دو عبارت را بنویسید.
● «تشبیه»: «باران رحمت»، «خوان نعمت»، «فزاش باد صبا»، «دایه ابر بهاری»، «نبات نبات» و «مهد زمین»
● «سجع»: «رسیده و کشیده» و «بگسترده و بپرورد»
- ۴ قسمت مشخص شده بیانگر کدام آرایه ادبی است؟
«فرش زمردین»: استعاره از «سبزه‌ها»

قلمرو فکری

- ۱ معنی و مفهوم عبارت‌های زیر را به نثر روان بنویسید.
● عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف که: «ما عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ»
معنی: گوشه‌نشینان بارگاه پرشکوهش به کوتاهی عبادت خود اقرار می‌کنند و می‌گویند: «تو را چنان که شایسته است، پرستش نکردیم.»
مفهوم: ناتوانی در پرستش شایسته خداوند
- یکی از صاحب‌دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده.
معنی: یکی از عارفان به حالت تفکر و مراقبه فرو رفته بود و در دریای کشف اسرار الهی غرق شده بود.
مفهوم: پاک کردن قلب از غیر خدا برای درک اسرار الهی
- ۲ مفهوم کلی مصراع‌های مشخص شده را بنویسید.
● ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند / غافل نشدن از پروردگار جهان
مفهوم: غافل نشدن از پروردگار جهان
- چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان؟ / چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان؟
مفهوم: تکیه کردن بر حمایت پیامبر اکرم ﷺ
- گر کسی وصف او ز من پرسد / بی‌دل از بی‌نشان چه گوید باز؟
مفهوم: ناتوانی از وصف خداوند
- ۳ از کدام سطر درس، مفهوم بیت زیر قابل استنباط است؟
هیچ نقاشی نمی‌بیند که نقشی برگزند / و آن که دید از حیرتش کلک از بنان افکنده‌ای سعری

نقش بر کردن، تصویر ساختن، نقاشی کردن / کلک، قلم / بنان، سرانگشت، انگشت

- معنی: هیچ نقاشی تو را نمی‌بیند تا تصویری از تو بیافریند و آن کسی هم که تو را دید، چنان حیرت‌زده کرده‌ای که قلم از دستش انداخته‌ای.
● واصفان جلیه جمالش به تحیر منسوب که: «ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ»
مفهوم مشترک: «ناتوانی در شناخت خداوند»

گنج حکمت: گمان

این حکایت از کتاب «کلیله و دمنه» ترجمه «نصرالله منشی» است.

بَط، مرغابی / فرو گذاشتن، رها کردن، دست کشیدن

- گویند که بطی در آب، روشنایی ستاره می‌دید. پنداشت که ماهی است؛ قصدی می‌کرد تا بگیرد و هیچ نمی‌یافت. چون بارها بیازمود و حاصلی ندید، فرو گذاشت.
معنی: می‌گویند که مرغابی‌ای در آب روشنایی می‌دید؛ تصور کرد که ماهی است. تلاش می‌کرد آن را بگیرد اما چیزی به دست نمی‌آورد. وقتی که چندین بار تلاش کرد و نتیجه‌ای ندید، آن را رها کرد.

«گویند» در معنی «می‌گویند» آمده و مضارع اخباری است.

دیگر روز هرگاه که ماهی بدیدی، گمان بردی که همان روشنایی است؛ قصدی نپیوستی و ثَمَرَت این تجربت آن بود که همه روز گرسنه بماند.

معنی: روز دیگر هر وقت که ماهی می‌دید، تصوّر می‌کرد که همان روشنایی است؛ تلاشی نمی‌کرد و نتیجه این تجربه آن بود که هر روز گرسنه باشد.

«دیگر» صفت مبهم است. «بدیدی» و «نپیوستی» در معنی «می‌دید» و «نمی‌پیوست» و ماضی استمراری هستند.

سؤال‌های امتحانی

بخش اول: معنی و مفهوم شعر و نثر

عبارات و اشعار زیر را به نثر روان معنی کنید.

- ۱- همه درگاه تو جویم همه از فضل تو پویم.
- ۲- نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی نتوان شبیه تو گفتن که تو در وهم نیایی
- ۳- مَتَّ خدای را، عَزَّ و جَلَّ که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت.
- ۴- هر نفسی که فرومی‌رود، مُمِدَّ حیات است و چون برمی‌آید، مَفْرَحَ ذات.
- ۵- پرده ناموس بندگان به گناه فاحش نَدَرَد و وظیفه روزی به خطای مَنگَر نبرد.
- ۶- فزایش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترَد و دایه ابر بهاری را فرموده تا بَنَاتِ نَبَات در مهد زمین بپرورد.
- ۷- در خبر است از سرور کاینات و مَفخَر موجودات و رحمت عالمیان و صَفَوَت آدمیان و تَنَمَّه دور زمان محمّد مصطفی.
- ۸- دست انابت به امید اجابت به درگاه حق - جَلَّ و عَلا - بر دارد.
- ۹- عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف که: «ما عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ».
- ۱۰- واصفان جلیه جمالش به تحیّر منسوب که: «ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ».
- ۱۱- آن‌گه که از این معامله باز آمد، یکی از دوستان به طریق انبساط گفت: از این بوستان که بودی، ما را چه تحفه کرامت کردی؟
- ۱۲- این مدعیان در طلبش بی‌خبران‌اند کان را که خبر شد، خبری باز نیامد

بخش دوم: قلمرو زبانی

واژگان

معنی واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

- ۱۳- تو نماینده فضلی تو سزاوار ثنایی.
- ۱۴- نتوان شبیه تو گفتن که تو در وهم نیایی.
- ۱۵- مَتَّ خدای را، عَزَّ و جَلَّ که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت.
- ۱۶- هر نفسی که فرومی‌رود، مُمِدَّ حیات است و چون برمی‌آید، مَفْرَحَ ذات.
- ۱۷- پرده ناموس بندگان به گناه فاحش نَدَرَد و وظیفه روزی به خطای مَنگَر نبرد.
- ۱۸- دایه ابر بهاری را فرموده تا بَنَاتِ نَبَات در مهد زمین بپرورد.
- ۱۹- درختان را به خِلعت نوروژی، قِبای سبز وَرَق در بر گرفته.
- ۲۰- عَصَارَه تاکی به قدرت او شهید فایق شده.
- ۲۱- تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته.
- ۲۲- صَفَوَت آدمیان و تَنَمَّه دور زمان محمّد مصطفی.
- ۲۳- یکی از صاحب‌دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود.
- ۲۴- در بحر مکاشفت مستغرق شده.
- ۲۵- آن‌گه که از این معامله باز آمد، یکی از دوستان گفت: از این بوستان که بودی، ما را چه تحفه کرامت کردی؟

املا

۲۶- در گروه کلمات زیر چند نادرستی املایی دیده می‌شود؟ تصحیح کنید.

«قربت و نزدیکی - مُمِدَّ حیات - مَفْرَحَ ذات - خوان نعمت - گناه فاحش - عصاره تاك - شهید فایق - نخل باسق - سفوت آدمیان - موج بحر - دست انابت - اعراض کردن - تضرع و زاری - آکفان کعبه - تقصیر عبادت - هلیه جمال - به تحیّر منصوب - بحر مکاشفت - مستغرق شدن - هدیه و تحفه»

ر ماند از اصل خوب
لطف، که بیگانه
و گند چرخ بلند
ر تو گویم
هدستی و کرامت
تا دور ماند
روزگار و
ت سو گند
هان نیاید
انا یکی گو
ای در بند
ای دماوند
یت می کنم اکنون
جلی نوشت: «زند
از من بگریز اگر می خواهی هوا
گویم که تو پا



بید روزگار
ست سو گ
گناهان نیاید
و دانا یکی
د پای در بند
تی ای دماوند
روایت می کنم
خط جلی نوشت:
ان را از من بگریز اگر می خواهی
تو گویم که تو
بیگانه شود جا
به دریا می تو
یک شب من چ
عتمتی پد
فتسب مستر
ت گفت ای
تت، بعد از من و تو ما

ت سو گند چرخ
کا ذکر تو گو
شاده دستی و ک

۲۷- در کدام گزینه نادرستی املایی دیده می شود؟ تصحیح کنید.

- (الف) تو حکیمی تو عظیمی تو کریمی تو رحیمی
(ب) لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید
(پ) شفیع مطاع بنی کریم
(ت) این مدعیان در طلبش بی خبرانند

دانش های زیبای و دستوری

۲۸- در میان واژگان زیر، معادل معنایی هر مورد را مقابل آن بنویسید.

«معاملت، انابت، وظیفه بریدن، وسیم، خلعت»

- (الف) دارای نشان پیامبری:
(پ) به خدای تعالی بازگشتن:
(ث) قطع کردن مقرری:
- (ب) اعمال عبادی:
(ت) جامه ای که بزرگی به کسی بخشد:

۲۹- هم آوای واژگان زیر را به همراه معنی آنها بنویسید.

- (الف) قربت (ب) حیات (ت) منسوب
- ۳۰- در عبارت زیر «جهش ضمیر» را نشان دهید.
● بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.
- ۳۱- در هر یک از موارد زیر نوع حذف را مشخص کنید.
(الف) طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت
(ب) بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدای آورد

بخش سوم: قلمرو ادبی

۳۲- در بیت زیر کدام کلمات مفهوم نمادین دارند؟ مفهوم هر یک را بنویسید.

- ای مرغ سحر! عشق ز پروانه بیاموز
کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
- ۳۳- در عبارت زیر «تشبیه، جناس ناهمسان (ناقص)، سجع و استعاره» را نشان دهید.
● فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترده و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین بپرورد.

بخش چهارم: قلمرو فکری

۳۴- مفهوم کلی هر یک از موارد زیر را در چند کلمه بنویسید.

- (الف) عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف که: «ما عبَدناک حقَّ عبادتک»
(ب) یکی از صاحب دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده:
(پ) ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
- ۳۵- با توجه به بیت زیر به پرسش ها پاسخ دهید.
● چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان
چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان
(الف) منظور از «تو» چه کسی است؟
(ب) مفهوم کلی بیت چیست؟
- ۳۶- در بیت «گر کسی وصف او ز من پرسد / بی دل از بی نشان چه گوید باز؟»، منظور از کلمات مشخص شده چیست؟
۳۷- مفهوم مشترک موارد زیر را بنویسید.
● هیچ نقاشی نمی بیند که نقشی برکند
● واصفان حلیه جمالش به تحیر منسوب که «ما عَرَفناک حقَّ معرفتک»

۳۸- در عبارت «دیگر روز هرگاه ماهی بدیدی، گمان بردی که همان روشنایی است؛ قصده نپیوسته و ثمرت این تجربت آن بود که همه روز گرسنه بماند» منظور از قسمت مشخص شده چیست؟

پاسخ سؤال‌های امتحانی

- ۱- تنها درگاه تو را می‌جویم و به سبب لطف تو در تلاشم.
- ۲- نمی‌توان تو را توصیف کرد، چون تو در فهم نمی‌گنجی؛ نمی‌توان مثل و ماندی برایت نام برد، زیرا تو حتی در خیال هم در نمی‌آیی.
- ۳- سپاس و ستایش مخصوص خداوند گرامی و بزرگ است که اطاعتش سبب نزدیکی به او می‌شود و شکرگزاری از او باعث افزایش نعمت می‌گردد.
- ۴- هر نفسی که فرو برده می‌شود باعث ادامه زندگی است و وقتی بیرون می‌آید شادی بخش وجود است.
- ۵- آبروی بندگان را با وجود گناهان آشکار نمی‌ریزد و روزی معین آنان را به خاطر انجام اشتباه زشت قطع نمی‌کند.
- ۶- به باد صبا دستور داده تا سبزه‌ها را مانند فرشی سبزرنگ بگستراند و به ابر بهاری فرموده تا مانند پرستاری، گیاه را در گهواره زمین پرورش دهد.
- ۷- در حدیث آمده است از پیامبر اسلام که سرور موجودات است و مایه افتخار آفریدگان است و رحمت خداوند بر جهانیان است و برگزیده انسان‌هاست و مایه کمال گردش روزگار است.
- ۸- دست خود را به نشانه توبه و با امید پذیرش توبه‌اش به سمت خداوند بزرگ و والامقام بردارد.
- ۹- گوشه‌نشینان بارگاه پرشکوهش به کوتاهی خود در عبادت اقرار می‌کنند و می‌گویند: «آن چنان که شایسته توست تو را نپرستیدیم.»
- ۱۰- توصیف‌کنندگان زیور زیبایی خداوند در حیرت‌اند و می‌گویند: «تو را آن چنان که سزاوار توست نشناختیم.»
- ۱۱- وقتی که از آن حالت مراقبه بیرون آمد یکی از دوستان از روی صمیمیت از او پرسید: از آن عالم غیب چه هدیه‌ای برای ما آورده‌ای؟
- ۱۲- این افرادی که مدعی رسیدن به عشق الهی هستند در واقع از خداوند بی‌خبرند، زیرا کسی که خداوند را شناخت، در او محو می‌شود و خبری از او به دیگران نمی‌رسد.
- ۱۳- ثنا: ستایش، سپاس
- ۱۴- شبیه: مثل، مانند
- ۱۵- منت: سپاس، شکر، نیکویی / قربت: نزدیکی / مزید: افزونی، زیادی
- ۱۶- مَیِّد: مددکننده، یاری‌رساننده / مَفْرَح: شادی‌بخش، فرح‌انگیز
- ۱۷- ناموس: آبرو / فاحش: آشکار، واضح / مُنْکَر: زشت، ناپسند
- ۱۸- دایه: زنی که به جای مادر به کودک شیر می‌دهد یا از او پرستاری می‌کند / بنات: جمع بنت، دختران / نبات: گیاه، رُستنی / مهد: گهواره
- ۱۹- خلعت: جامه‌ای که بزرگی به کسی بخشد. / قبا: جامه / وَرَق: برگ
- ۲۰- عصاره: آبی که از فشردن میوه یا چیز دیگر به دست آورند؛ افشیره، شیره / تاک: درخت انگور، رَز / فایق: برگزیده، برتر
- ۲۱- باسق: بلند
- ۲۲- صفوت: برگزیده، برگزیده از افراد بشر / تتمه: باقی‌مانده
- ۲۳- جیب: گریبان، یقه / مراقبت: نگاه داشتن دل از توجه به غیر حق
- ۲۴- مکاشفت: کشف‌کردن و آشکارساختن، در اصطلاح عرفانی، پی‌بردن به حقایق است. / مستغرق: غرق
- ۲۵- معامله: اعمال عبادی، احکام و عبادات شرعی، در اینجا مقصود همان مراقبت و مکاشفت است. / تحفه: هدیه، ارمغان
- ۲۶- گروه کلمات «صفوت آدمیان»، «آکفان کعبه»، «هلیه جمال» و «به تحیر منسوب» نادرست و شکل صحیح آنها «صفوت آدمیان»، «عاکفان کعبه»، «حلیه جمال» و «به تحیر منسوب» است.
- ۲۷- گزینه «الف» واژه «سنایی» نادرست و شکل صحیح آن «ثنایی» است.
- ۲۸- الف و سیم
- ب) معامله
- پ) اینابت
- ت) خلعت
- ث) وظیفه‌بریدن
- ۲۹- الف) «غربت»: دوری
- ب) «حیات»: زمین جلو ساختمان
- پ) «خان»: رئیس، سرور
- ت) «منسوب»: به شغل و مقامی گماشته شده
- ۳۰- ضمیر «م» در «گلم» مفعول است و جایگاه اصلی آن پس از «مست» است. (بوی گل چنان مستم کرد.) ضمیر «م» در «دامنم» مضاف‌الیه «دست» است. (دامن از دستم برفت.)
- ۳۱- الف) فعل «است» بعد از «نعمت» به قرینه لفظی حذف شده است. (مزید نعمت است.)
- ب) فعل «است» بعد از «به» به قرینه معنوی حذف شده است. (همان به است.)
- ۳۲- «مرغ سحر»: نماد مدعیان دروغین عاشقی؛ «پروانه»: نماد عاشقان راستین
- ۳۳- «فَراش باد صبا» و «دایه ابر بهاری» و «بنات نبات» و «مهد زمین»:
- تشبیه / «بنات» و «بنات»: جناس ناهمسان (ناقص) / «بگسترده» و «بپرورده»: سجع / «فرش زمردین»: استعاده از سبزه‌ها
- ۳۴- الف) ناتوانی در پرستش شایسته خداوند
- ب) پاک کردن قلب از غیرخدا برای درک اسرار الهی
- پ) غافل‌نشدن از پروردگار جهان
- ۳۵- الف) پیامبر اسلام ﷺ
- ب) تکیه‌کردن بر حمایت پیامبر اکرم ﷺ
- ۳۶- «او»: خداوند / «بی‌دل»: عاشق
- ۳۷- ناتوانی در شناخت خداوند
- ۳۸- تلاشی نمی‌کرد.

مست و هشیار ۲

شعر این درس سروده «پروین اعتصامی» و در قالب «قطعه» است.

ماجرای این درس ...

در قدیم در هر شهر یا هتی ممله‌ای، فرد یا افرادی بودند که وظیفه و شغلشون «نظارت بر اهرای احکام دین» بوده. این افراد که بهشون «مُتَسَبِّب» می‌گفتن، مردم رو از کارهایی که در دین قدغن بوده مثل شراب‌فواری، منع می‌کردن. در تاریخ بیهقی اومه: «هیچ کس را زهره (پهرنت) نبود که شراب آشکارا فوژد که مُتَسَبِّبان گماشته بودند.» ماجرای این درس رویارویی یک مست و متسببه. «مناظره» یا همون سوال و جوابی که بینشون ردّ و بدل می‌شه فوق‌العاده فوژدنی و مژآبه!

مُتَسَبِّب، مأمور حکومتی شهر که کار او نظارت بر اجرای احکام دین و رسیدگی به اجرای احکام شرعی بود. / گریبان، یقه / افسار، تسمه و ریسمانی که به سر و گردن اسب و الاغ و ... می‌بندند.

مُتَسَبِّب، مستی به ره دید و گریبانش گرفت مست گفت: «ای دوست، این پیراهن است، افسار نیست»

معنی: مُتَسَبِّب در راه، مستی را دید و یقه او را گرفت. مست گفت: «ای دوست، این جامه است، افسار حیوان نیست.»

مفهوم: برخورد زشت محتسب

«ی» در «مستی» از نوع «ناشناس (نکره)» است (مستی = یک مست). / منظور از ضمیر «ش» در «گریبانش»، «مست» است. / «ای دوست»، لحن طنزآمیز دارد، چرا که رفتار محتسب، دوستانه نیست. / «گریبان» و «پیراهن»:

مراعات نظیر / «است» و «نیست»: تضاد

گفت: «مستی، زان سبب افتان و خیزان می‌روی» گفت: «جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست»

معنی: محتسب گفت: «تو مستی، به این خاطر تلو تلو خوران راه می‌روی.» مست گفت: «راه رفتن من مشکلی ندارد، راه (جامعه) هموار و صاف نیست.»

مفهوم: شرایط بد جامعه

«ی» در «مستی» مخفّف فعل «هستی» است (مستی = مست هستی). / «افتان و خیزان»: قید / منظور از «ره» هموار نیست» شرایط بد جامعه است. / واج آرایی: تکرار صامت «ر» در مصراع دوم

گفت: «می‌باید تو را تا خانه قاضی برَم» گفت: «رو صبح آی، قاضی نیمه شب بیدار نیست»

معنی: محتسب گفت: «لازم است تو را به خانه قاضی ببرم. مست گفت: برو، صبح بیا، قاضی نیمه شب خواب است.»

مفهوم: غفلت مسئولان از مشکلات جامعه

«برم» معادل «ببرم» و مضارع التزامی است. / «رو» و «آی» فعل امر از مصدرهای «رفتن» و «آمدن» هستند و «تضاد» دارند. / «صبح» و «نیمه شب»: تضاد

گفت: «نزدیک است والی را سرای، آن جا شویم» گفت: «والی از کجا در خانه خَمار نیست؟»

معنی: محتسب گفت: «خانه حاکم نزدیک است، آن جا برویم.» مست گفت: «از کجا معلوم که والی، خود در میخانه نباشد؟»

مفهوم: فاسدبودن حاکمان

«را» در «والی را سرای» بین مضاف (سرای) و مضاف‌الیه (والی) آمده است (والی را سرای = سرای والی). / «والی» در مصراع اول «مضاف‌الیه» است (سرای والی) و در مصراع دوم «نهاد» است. / «شویم» در معنی «برویم» آمده و فعل ناگذر است. / «نیست» در معنی «وجود ندارد» یا «حاضر نیست» آمده و فعل ناگذر است.

گفت: «تا داروغه را گوئیم، در مسجد بخواب» گفت: «مسجد، خوابگاه مردم بدکار نیست»

معنی: محتسب گفت: «تا نگهبان را خبر می‌کنیم در مسجد بخواب.» مست گفت: «مسجد خوابگاه انسان‌های گناهکار نیست.»

مفهوم: جابه‌جایی ارزش‌ها (بی‌حرمتی محتسب و احترام مست به مسجد)

«را» در «داروغه را گوئیم» حرف اضافه به معنی «به» است (به داروغه گوئیم). / «مسجد» در مصراع اول متمّم و در مصراع دوم «نهاد» است. / «خوابگاه» مسند، «مردم» مضاف‌الیه و «بدکار» صفت است.

والی، حاکم، فرمانروا / سرای، خانه / شویم، برویم / خَمار، می‌فروش / خانه خَمار، میخانه، میخانه

داروغه، پاسبان و نگهبان، شب‌گرد

ر ماند از اصل خوب
لطف، که بیگانه
و گند چرخ بلند
ر تو گویم
هدستی و کرامت
تاو دور ماند
روزگار و
ت سو گند
هان نیاید
انا یکی گو
ای در بند
ای دماوند
یت می‌کنم اکنون
جلی نوشت: «زند
از من بگیر، اگر می‌خواهی / هوا
گویم که تو پا



ید روزگار
ست سوگ
گناهان نیاید
و دانا یکی
د پای در بند
تی ای دماوند
روایت می‌کنم
فظ جلی نوشت:
ان را از من بگیر، اگر می‌خواهی
تو گویم که ت
بیگانه شود جا
به دریا می‌تو
یک شبتم چ
نعمتی پد
تسبب مست
ت گفت ای
تت، بعد از من و تو ما

ت سو گند
کا ذکر تو گو
شاده‌دستی و ک

دینار، واحد پول، سکه طلا که در گذشته رواج داشته است. در اینجا، مطلق پول است؛ وزن و ارزش دینار در دوره‌ها و مناطق مختلف، متفاوت بوده است. / شرع، دین، مذهب / درهم، دَرم، مسکوک نقره، که در گذشته، به عنوان پول رواج داشته و ارزش آن کسری از دینار بوده است؛ در اینجا، مطلق پول مورد نظر است.

از بهر، برای / غرامت، تاوان، جبران خسارت مالی و غیر آن

عار، عیب، تنگ، رسوایی

حد، کیفر و مجازات شرعی برای گناهکار و مجرم

سیاست نامه، فواجه نظام الملک توسی

گفت: «دیناری بده پنهان و خود را وارهان»
معنی: محتسب گفت: «سگه‌ای به طور پنهانی به من بده و خودت را خلاص کن.» مست گفت: «کار دین با پول و رشوه درست نمی‌شود.»

مفهوم: رواج رشوه‌خواری

«پنهان»: قید (به طور پنهانی) / «کار» و «دینار»: تکرار / «درهم» و «دینار»: مراعات‌نظیر / واج‌آرایی: تکرار صامت «ر» / نقش دستوری کلمات در جمله آخر به این صورت است: / «کار شرع، کار درهم و دینار نیست.»
 نهاد مضاف‌الیه مسند مضاف معطوف فعل

گفت: «از بهر غرامت، جامه‌ات بیرون کنم»
معنی: محتسب گفت: «برای تاوان مستی، لباست را از تنت بیرون می‌آورم!» مست گفت: «لباس من پوسیده است و فقط نقشی از تار و پودش باقی است.»

مفهوم: زورگویی و رشوه‌خواری مسئولان و فقر مردم

«از بهر» حرف اضافه است و «غرامت» متمم. / منظور از ضمیر «ت» در «جامه‌ات»، «مست» است. / «جامه»، «پوسیده»، «پود» و «تار»: مراعات‌نظیر

گفت: «آگه نیستی کز سر درافتاد کلاه»
معنی: محتسب گفت: «متوجه نیستی که به خاطر مستی، کلاه از سرت افتاده و بی‌اعتبار شده‌ای.» مست گفت: «در سر باید عقل باشد، بی‌کلاهی عیب نیست.»

مفهوم: ارزش عقل و بی‌توجهی به ظاهر

ضمیر «ت» در «افتاد» مضاف‌الیه «سر» است و شکل مرتب‌شده این جمله به این صورت است: «کلاه از سرت درافتاد.» / «بی‌کلاهی»، کنایه از بی‌اعتباری است، زیرا در گذشته هر کس مطابق جایگاهش کلاه یا سربند مخصوصی داشت، حتی پادشاه که کلاه مخصوصش «تاج شاهی» بود.

گفت: «می‌بسیار خوردی، زان چنین بی‌خودشدی»
معنی: محتسب گفت: «شراب، زیاد خورده‌ای به همین خاطر این‌گونه از خودت بی‌خود شده‌ای.» مست گفت: «ای بیهوده‌گو، بحث کم و زیاد آن نیست.»

مفهوم: کار حرام، کم و زیاد ندارد و نباید انجام شود.

«بسیار»: قید / «چنین» صفت اشاره و «بی‌خود» مسند است. / «بیهوده‌گو»: کنایه از محتسب / «کم» و «بسیار»: تضاد
 گفت: «باید حد زَند هشیاز مردم، مست را»
معنی: محتسب گفت: «مردم هوشیار باید افراد مست را مجازات کنند!» مست گفت: «یک هوشیار بیار، در اینجا همه مست هستند.»

مفهوم: فراگیری فساد و آلودگی

«هشیاز مردم» در اصل «مردم هشیار» بوده که در آن جای صفت و موصوف عوض شده است. / فعل «زَند» در اینجا باید به صورت جمع، یعنی «زَندند» می‌آمد که به خاطر وزن شعر به صورت مفرد آمده است. / «حدزدن» و «مست»: مراعات‌نظیر / تکرار: هشیار / «هشیار» و «مست»: تضاد / واج‌آرایی: تکرار صامت «ر»

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

معنای واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

گر بدین حال تو را محتسب اندر بازار ببیند، بگیرد و حد زند.

معنی: اگر با این حال محتسب تو را در بازار ببیند، مجازاتت می‌کند.

«محتسب»: مأمور حکومتی شهر که کار او نظارت بر اجرای احکام دین و رسیدگی به اجرای احکام شرعی بود. /

«حد»: کیفر و مجازات شرعی برای گناهکار و مجرم

۱۰ یار در خوبی قیامت می‌کند / حُسن بر خوبان غرامت می‌کند *انوری*
معنی: معشوق با خوبی خود قیامت به پا کرده است. زیبایی خوبان، تاوان آنها را می‌پردازد.

«غرامت»: تاوان، جبران خسارت مالی و غیر آن

۱۱ فعل‌های مشخص‌شده را از نظر کاربرد معنایی بررسی کنید.

۱۲ گفت: «نزدیک است والی را سرای، آن جاشویم» گفت: «والی از کجا در خانه خمار نیست؟»

«شویم» در معنی «برویم» آمده و فعل ناگذر است، «نیست» در معنی «وجود ندارد» یا «حاضر نیست» آمده و فعل ناگذر است.

۱۳ زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست / در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست *هافظ*

معنی: زاهدی که به ظاهر توجه می‌کند از حال ما آگاه نیست و هر چه درباره ما بگوید هیچ ناخوشایندی در آن وجود ندارد و ما ناراحت نمی‌شویم.

«نیست» در مصراع اول فعل اسنادی و «آگاه» مسند آن است، اما در مصراع دوم به معنی «وجود ندارد» آمده و ناگذر است.

۱۴ ریشه‌های ما به آب / شاخه‌های ما به آفتاب می‌رسد / ما دوباره سبز می‌شویم *قیصر امین‌پور*

معنی: ریشه‌های اعتقادمان در آب و شاخه‌های ما به خورشید می‌رسد، ما دوباره سرسبز می‌گردیم.

«می‌شویم» در معنی «می‌گردیم» فعل اسنادی و «سبز» مسند آن است.

قلمرو ادبی

۱۵ سروده زیر را از نظر شیوه گفت‌وگو، با متن درس مقایسه کنید؛ سپس بنویسید این نوع گفت‌وگو در اصطلاح ادبی چه نام دارد؟

۱۶ *این ابیات، گفت‌وگوی فسرو با فرهاد است که در آن فرهاد نشان می‌دهد پیش از فسرو، «شیرین» را دوست دارد.*

نخستین بار گفتش کز کجایی؟ / بگفت از دار مُلک آشنایی

معنی: ابتدا [خسرو] به او گفت: «تو اهل کجا هستی؟» فرهاد پاسخ داد: «اهل سرزمین عشق و دوستی هستم.»

بگفت آنجا به صنعت در چه کوشند؟ / بگفت آنده خرنند و جان فروشند

معنی: خسرو گفت: «شغل مردم آنجا چیست؟» فرهاد پاسخ داد: «غم عشق را به قیمت جان خود می‌خرند.» (در راه عشق، جان می‌دهند.)

بگفتا جان‌فروشی در ادب نیست / بگفت از عشق‌بازان این عجب نیست

معنی: خسرو گفت: «از دست دادن جان، دور از ادب است.» فرهاد پاسخ داد: «جان دادن عاشقان برای معشوق، عجیب نیست.»

بگفت از دل شدی عاشق بدین‌سان؟ / بگفت از دل تو می‌گویی، من از جان

معنی: خسرو گفت: «آیا از صمیم دل این‌گونه عاشق شده‌ای؟» فرهاد پاسخ داد: «تو از دل سخن می‌گویی در حالی که من با تمام جانم عاشق شده‌ام.»

بگفتا دل ز مهرش کی کنی پاک؟ / بگفت آن‌گه که باشم خفته در خاک

معنی: خسرو گفت: «چه زمانی عشق شیرین را رها می‌کنی؟» فرهاد پاسخ داد: «زمانی که مرده باشم.»

بگفت او آن من شد زو مکن یاد / بگفت این، کی کند بیچاره فرهاد

معنی: خسرو گفت: «شیرین متعلق به من است دیگر به او فکر نکن.» فرهاد پاسخ داد: «من بیچاره نمی‌توانم به او فکر نکنم.»

چو عاجز گشت خسرو در جوابش / نیامد بیش پرسیدن صوابش

معنی: زمانی که خسرو در پاسخ‌دادن به فرهاد ناتوان شد، پرسیدن سؤال‌های بیشتر را کار درستی ندید.

به یاران گفت کز خاکی و آبی / ندیدم کس بدین حاضر جوابی

معنی: خسرو به یاران خود گفت: «از بین تمام موجودات، کسی را این‌گونه حاضر جواب ندیده‌ام.»

پاسخ: در این سروده و متن درس از شیوه گفت‌وگو استفاده شده است به این صورت که دو نفر در حال گفت‌وگو بوده و پرسش‌ها و پاسخ‌هایی بینشان رد و بدل می‌شود. در اصطلاح ادبی به این نوع گفت‌وگو «مناظره» می‌گویند.

۱۷ متن درس از نظر شیوه بیان (جد - طنز) با این سروده حافظ چه وجه اشتراکی دارد؟

با محتسبم عیب مگوئید که او نیز / پیوسته چو ما در طلب عیش مدام است

معنی: عیب مرا به محتسب نگویید، چرا که او نیز دائماً مثل ما به دنبال یافتن لذت شراب (یا لذت همیشگی) است. وجه اشتراک: هر دو دارای لحن طنزآمیز هستند.

زاهد، پارسای گوشه‌نشین که میل به دنیا و تعلقات آن ندارد. / اکراه، ناخوشایند بودن، ناخوشایند داشتن امری

مُلک، سرزمین، کشور، مملکت؛ دار مُلک، دارالملک، پایتخت / آشنایی، عشق، دوستی

صنعت، پیشه، کار، حرفه

از دل، از صمیم قلب، از ته دل

صواب، درست، پسندیده، مصلحت

عیش، زندگی، خوشی / مدام، همیشه، پیوسته، بی

۱- «مدام» در این بیت ایهام دارد: (۱) همیشه (۲) می، شراب

قلمرو فکری

هر یک از مصراع‌های زیر، به کدام پدیده اجتماعی زمان شاعر اشاره دارد؟

گفت: «دیناری بده پنهان و خود را وارهان»:

رشوه‌خواری

گفت: «جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست»:

شرایط بد جامعه

در هر یک از بیت‌های زیر بر چه موضوعی تأکید شده است؟

بیت هشتم: گفت: «آگه نیستی کز سر درافتادت کلاه»

موضوع تأکیدشده ← ارزش عقل و بی‌توجهی به ظاهر

بیت نهم: گفت: «می بسیار خوردی زان چنین بی خود شدی»

موضوع تأکیدشده ← کار حرام کم و زیاد ندارد و نباید انجام شود.

درباره ارتباط موضوعی متن درس با هر یک از بیت‌های زیر توضیح دهید.

دور شو از بزم ای واعظ و بیهوده مگوی / من نه آنم که دگر گوش به تزویر کنم حافظ

معنی: ای نصیحت‌گو از کنارم دور شو و حرف بیهوده نزن؛ زیرا من دیگر آن کسی نیستم که به فریبکاری و دورویی تو گوش کنم. ارتباط موضوعی: در این بیت به دورویی نصیحت‌گویان و کسانی که مردم را از کار بد منع کرده‌اند اما خودشان اهل گناه بوده‌اند، اشاره شده است. در این درس نیز دورویی محتسب نشان داده شده است.

گفت: «هان ای محتسب بگذار و رو / از برهنه کی توان بردن گرو؟» مولوی

معنی: گفت: «ای محتسب مرا رها کن و برو، چگونه ممکن است از کسی که هیچ ندارد چیزی به گروگان گرفت؟» ارتباط موضوعی: در این بیت به رشوه‌خواری و زورگویی محتسبان اشاره شده و اینکه آنها حتی به کسانی که بسیار فقیر بوده‌اند نیز رحم نمی‌کرده‌اند. در متن درس نیز آشکارا به این موضوع اشاره شده است. به ویژه در این دو مصراع: «گفت: دیناری بده پنهان و خود را وارهان» و «گفت: از بهر غرامت، جامه‌ات بیرون کنم».

شعرخوانی: درمکتب حقایق

این شعر سروده «حافظ» و در قالب «غزل» است.

ای بی‌خبر، بکوش که صاحب‌خبر شوی / تا راه‌رو نباشی کی راهبر شوی؟

معنی: ای بی‌خبر از عشق و معرفت، بکوش تا آگاه شوی، زیرا تا وقتی که راه معرفت را طی نکنی، رهبر و هدایتگر نمی‌شوی.

مفهوم: تشویق به کسب عشق و معرفت الهی

«بی‌خبر و صاحب‌خبر»: تضاد / «کی راهبر شوی»: استفهام انکاری (راهبر نمی‌شوی) / واج‌آرایی: تکرار صامت

«ب» در مصراع اول و تکرار صامت «ر» در مصراع دوم

در مکتب حقایق پیش ادیب عشق / هان ای پسر، بکوش که روزی پدر شوی

معنی: ای فرزند، بکوش تا در مدرسه حقایق، نزد آموزگار عشق، روزی به مقام راهبری و کمال برسی.

مفهوم: تشویق به کسب عشق و معرفت

«مکتب حقایق» و «ادیب عشق»: تشبیه / «حقایق» و «عشق»: مشبّه؛ «مکتب» و «ادیب»: مشبّه‌به / منظور از «پسر»، سالک یا راهرو نوازم است و منظور از «پدر»، عارف کامل یا پیر راه‌آموده است. / «مکتب و ادیب» و «پسر و پدر»: مراعات‌نظیر

دست از مسی وجود چو مردان ره بشوی / تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی

معنی: مانند مردان راه عشق، مس‌بی‌ارزش وجودت را رها کن تا به کیمیای عشق برسی و مانند طلا ارزشمند شوی.

مفهوم: ترک وابستگی و توجه به عشق الهی موجب کمال است.

«دست از چیزی شستن»: کنایه از ترک کردن آن / در بیت، سه «تشبیه» وجود دارد: ۱ «مس وجود» «وجود»:

مشبّه؛ «مس»: مشبّه‌به) ۲ «چو مردان ره دست از وجود بشوی» («تو»: مشبّه؛ «چو»: ادات تشبیه؛ «مردان

ره»: مشبّه‌به؛ «دست از وجود شستن»: وجه‌شبهه) ۳ «کیمیای عشق» («عشق»: مشبّه؛ «کیمیا»: مشبّه‌به) / «زر»:

استعاره از وجود ارزشمند عاشق / «مس، کیمیا و زر»: مراعات‌نظیر

واعظ، پنددهنده، سخنور اندرزگو / تزویر، نیرنگ، دورویی، ریاکاری

گرو، دارایی یا چیزی که برای مطمئن ساختن کسی در به انجام رساندن تعهدی به او داده می‌شود. / گرو بردن، مال کسی را به عنوان وثیقه گرفتن و نزد خود نگه‌داشتن؛ موفق شدن در مسابقه و به دست آوردن گرو

مکتب، جای درس خواندن، مدرسه / حقایق، جمع حقیقت؛ راستی، درستی / ادیب، آداب‌دان، ادب‌شناس، سخن‌دان؛ در اینجا به معنی معلم و مربی است.

کیمیا، ماده‌ای که به عقیده گذشتگان می‌توانست مس را تبدیل به طلا کند.

ر ماند از اصل خوب
لطف، که بیگانه
و گند چرخ بلند
ر تو گویم
دستی و کرامت
تا دور ماند
روزگار و
ت سو گند
هان نیاید
انا یکی گو
ای در بند
ای دماوند
یت می کنم اکنون
جلی نوشت: «زند
از من بگیر، اگر می خواهی / هوا
گویم که تو پا



بید روزگار
ست سوگ
گناهان نیاید
و دانا یکی
د پای در بند
تی ای دماوند
روایت می کنم
خط جلی نوشت:
ان را از من بگیر، اگر می خواهی
تو گویم که ت
بیگانه شود
به دریا می تو
یک شبم چ
نعمتی پد
تسبب مست
ت گفت ای
بت، بعد از من و تو ما

خواب و خورت ز مرتبه خویش دور کرد / آن گه رسی به خویش که بی خواب و خور شوی
معنی: وابستگی به لذت‌های مادی، تو را از جایگاه انسانی خودت دور کرده است؛ زمانی به مقام حقیقی خود می‌رسی که لذت‌های مادی را ترک کنی.

مفهوم: ترک لذت‌های مادی و توجه به معنویات
❖ «خواب و خور»: مجاز از لذت‌های مادی / ضمیر «ت» در «خواب و خورت» مفعول است و «جهش» دارد. (خواب و خور ز مرتبه خویش دورت کرد = تو را دور کرد) / «از خویش دور شدن» و «به خویش رسیدن»: تضاد / «به خواب و خور شدن»: کنایه از ترک وابستگی‌های مادی / «دور شدن از خویش»: کنایه از ارزش خود را از دست دادن / «به خویش رسیدن»: کنایه از پی بردن به ارزش خود

بالله، به خدا سوگند / فلک، آسمان

گر نور عشق حق به دل و جانت اوفتد / بالله کز آفتاب فلک خوب‌تر شوی
معنی: اگر نور عشق الهی بر دل و جانت بتابد، به خدا سوگند که از آفتاب آسمان هم زیباتر و پرنورتر می‌شوی.
مفهوم: عشق الهی موجب رسیدن به کمال است.

❖ «نور عشق حق»: تشبیه «عشق حق»: مشبه؛ «نور»: مشبّه‌به / «دل و جان»: مجاز از کل وجود / «نور، آفتاب و فلک»: مراعات نظیر

غریق، غرق شده، در آب فرو رفته / بحر، دریا

یک دم غریق بحر خدا شو گمان مبر / کز آب هفت بحر به یک سوی تر شوی
معنی: لحظه‌ای در دریای بی‌کران عشق الهی غرق شو و شک نکن که دیگر تمام عالم نمی‌تواند ذره‌ای تو را گرفتار آلودگی کند.

مفهوم: عشق الهی آدمی را حفظ می‌کند.
❖ «دم»: مجاز از لحظه / «بحر»: استعاره از عشق / «هفت بحر»: مجاز از کل جهان (منظور از آن، هفت دریای بزرگ جهان در جهان‌شناسی گذشتگان است) / «سوی»: مجاز از مقدار بسیار کم / «تر شدن»: کنایه از گرفتار آلودگی شدن / «غریق، بحر، آب، هفت بحر و تر شوی»: مراعات نظیر

ذوالجلال، خداوند بزرگواری، صاحب بزرگی

از پای تا سرت همه نور خدا شود / در راه ذوالجلال چو بی پای و سر شوی
معنی: اگر تمام وجودت را در راه خداوند صاحب بزرگی فدا کنی، همه وجودت الهی می‌شود.
مفهوم: فدا کردن خود در عشق الهی

❖ «از پای تا سر»: کنایه از کل وجود / «بی پای و سر شدن»: کنایه از فدا کردن کل وجود / «پا» و «سر»: تکرار و مراعات نظیر
وجه خدا اگر شودت منظر نظر / زمین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی
معنی: اگر نگاه و توجه تو تنها به سوی خداوند باشد، یقیناً از این به بعد، آگاه و دارای بصیرت خواهی شد.
مفهوم: توجه به خداوند تو را آگاه می‌کند.

وجه، ذات، وجود / منظر، جای نگریستن / صاحب نظر، آگاه، دارای بصیرت

❖ ضمیر «ت» در «شودت منظر نظر» مضاف‌الیه «نظر» است و «جهش» دارد. (منظر نظرت شود) / «منظر» و «نظر»: جناس ناهمسان (ناقص) / «منظر نظر داشتن چیزی»: کنایه از توجه کردن به آن

بنیاد، اساس، پایه، شالوده

بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود / در دل مدار هیچ که زیر و زبر شوی
معنی: اگر در راه عشق الهی، تمام وجودت دگرگون شود، نگران نباش، زیرا هیچ تغییری در اصل هستی تو (روح تو) به وجود نخواهد آمد.

مفهوم: عشق الهی آدمی را حفظ می‌کند.
❖ «بنیاد هستی»: استعاره «هستی» به «بنایی» تشبیه شده که «بنیادی» دارد و چون «مشبه‌به» یعنی «بنا» نیامده، پس استعاره است) / «زیر و زبر شدن»: کنایه از دگرگون شدن / «در دل داشتن»: کنایه از نگران بودن / «زیر و زبر»: تکرار

هوا، آرزو

گر در سرت هوای وصال است حافظا / باید که خاک در گه اهل هنر شوی
معنی: ای حافظا! اگر در اندیشه رسیدن به معشوق هستی، باید در برابر اهل فضیلت و کمال، فروتن باشی.
مفهوم: یاری گرفتن از اهل فضل و تواضع در برابرشان

❖ «سر»: مجاز از قصد و اندیشه / «خاک شدن»: کنایه از فروتنی کردن

ت سوگند چرخ
کا ذکر تو گو
شاده دستی و ک

درک و درسیافت

- ۱ برای خوانش این شعر، چه نوع آهنگ و لحنی را برمی‌گزینید؟ دلیل خود را بنویسید.
- ۲ با توجه به مضمون شعر که تعلیمی است بهتر است با لحن تعلیمی (اندرزی) خوانده شود تا با آهنگی آرام، نکته‌های مهم و زیبا را به شنونده القا کند.
- ۳ مفهوم مشترک هر یک از گروه‌بیت‌های زیر را بیان کنید.
- الف بیت‌های سوم و پنجم: عشق الهی موجب رسیدن به کمال است. ب بیت‌های ششم و نهم: عشق الهی آدمی را حفظ می‌کند.

سؤال‌های امتحانی

بخش اول: معنی و مفهوم شعر و نثر

اشعار زیر را به نثر روان معنی کنید.

- ۱- گفت: «مستی، زان سبب افتان و خیزان می‌روی»
 - ۲- گفت: «آگه نیستی کز سر درافتادت کلاه»
 - ۳- گفت: «باید حد زند هشیازمردم، مست را»
 - ۴- دست از مس وجود چو مردان ره بشوی
 - ۵- خواب و خورت ز مرتبهٔ خویش دور کرد
 - ۶- وجه خدا اگر شودت منظر نظر
- گفت: «جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست»
گفت: «در سر عقل باید، بی کلاهی عار نیست»
گفت: «هشیاری بیار، اینجا کسی هشیار نیست»
تا کیمیای عشق بیابای و زر شوی
آن‌گه رسی به خویش که بی خواب و خور شوی
زین پس شکی نماند که صاحب‌خبر شوی

بخش دوم: قلمرو زبانی

معنای واژگان مشخص شده را بنویسید.

- ۷- مُحْتَسِبِ مستی به ره دید و گریبانش گرفت
 - ۹- گفت: «والی از کجا در خانهٔ خَمَار نیست؟»
 - ۱۱- در مکتب حقایق پیش ادیب عشق
- ۸- گفت: «نزدیک است والی را سرای آن‌جا شویم»
۱۰- گفت: «باید حد زَند هشیازمردم، مست را»
هان ای پسر، بکوش که روزی پدر شوی

املا

- ۱۲- در موارد زیر نادرستی‌های املائی را بیابید و تصحیح کنید.
- الف) گفت: «می‌باید تو را تا خانهٔ غازی برم»
ب) نیامد بیش پرسیدن ثوابش
- ۱۳- در میان گروه کلمات زیر چند نادرستی املائی دیده می‌شود؟ تصحیح کنید.
- «معمور و محتسب - سرای والی - داروغه و نگهبان - غرامت و تاوان - ننگ و آر - حد و مجازات - واعظ و نصیحت‌گو - تزویر و دورویی - منظر نذر»

دانش‌های زبانی و دستوری

- ۱۴- نقش دستوری کلمات مشخص شده را بنویسید.
 - الف) محتسب مستی به ره دید و گریبانش گرفت
ب) گفت: «مستی، زان سبب افتان و خیزان می‌روی»
پ) گفت: «باید حد زَند هشیازمردم، مست را»
 - ۱۵- در اشعار زیر، کاربرد معنایی فعل‌های مشخص شده را بررسی کنید.
 - الف) گفت: «نزدیک است والی را سرای، آن‌جا شویم»
ب) ریشه‌های ما به آب / شاخه‌های ما به آفتاب می‌رسد / ما دوباره سبز می‌شویم
 - ۱۶- کاربرد معنایی متفاوت فعل «نیست» را در موارد زیر مشخص کنید.
 - الف) گفت: «والی از کجا در خانهٔ خَمَار نیست»
ب) زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست
- مست گفت: «ای دوست، این پیراهن است، افسار نیست»
گفت: «جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست»
گفت: «هشیاری بیار، اینجا کسی هشیار نیست»
- در اشد زبر، کاربرد معنایی فعل‌های مشخص شده را بررسی کنید.

بخش سوم: قلمرو ادبی

۱۷- با توجه به ابیات زیر قالب شعر را مشخص کنید و دلیل آن را توضیح دهید.

محتسب مستی به ره دید و گریبانش گرفت
گفت: «مستی، زان سبب افتان و خیزان می‌روی»
گفت: «می‌باید تو را تا خانه قاضی برم»
۱۸- آرایه مقابل هر بیت را در آن نشان دهید.

الف) گفت: «دیناری بده پنهان و خود را وارهان»
ب) گفت: «از بهر غرامت، جامهات بیرون کنم»
پ) گفت: «می‌بسیار خوردی، زان چنین بی خودشدی»
۱۹- استفاده از شیوه گفت‌وگو در اصطلاح ادبی نامیده می‌شود.

بخش چهارم: قلمرو فکری

۲۰- در شعرهای زیر منظور از قسمت‌های مشخص شده چیست؟

الف) گفت: «مستی، زان سبب افتان و خیزان می‌روی»
ب) گفت: «نزدیک است والی را سرای آن جا شویم»
۲۱- مصراع «گفت: دیناری بده پنهان و خود را وارهان» به کدام پدیده اجتماعی اشاره دارد؟

۲۲- مفهوم مصراع دوم بیت زیر چیست؟
گفت: «از بهر غرامت جامهات بیرون کنم»
۲۳- در کدام بیت به «بی‌توجهی به ظاهر» اشاره شده است؟

الف) گفت: «تا داروغه را گوئیم در مسجد بخواب»
ب) گفت: «آگه نیستی کز سر در افتادت کلاه»
پ) گفت: «می‌بسیار خوردی زان چنین بی خودشدی»
ت) گفت: «باید حد زند، هشیاز مردم، مست را»

۲۴- ارتباط مفهومی ابیات زیر را توضیح دهید.
● گفت مست: «ای محتسب بگذار و رو
● گفت: «از بهر غرامت جامهات بیرون کنم»

بخش پنجم: حفظ شعر

شعر زیر را کامل کنید.

- ۲۵- ای بی‌خبر،
۲۶- در مکتب
دست از مس وجود چو مردان ره بشوی
۲۷- خواب
۲۸- گر
۲۹- یک دم
۳۰- از پای
وجه خدا اگر شودت منظر نظر
۳۱- بنیاد
۳۲- گر در سرت

تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی

زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی

پاسخ سؤال‌های امتحانی

- ۱- محتسب گفت: «تو مستی، به این خاطر تلوتلوخوران راه می‌روی.» مست گفت: «راه رفتن من، مشکلی ندارد، راه (جامعه) هموار و صاف نیست.»
- ۲- محتسب گفت: «متوجه نیستی که به خاطر مستی، کلاه از سرت افتاده و بی‌اعتبار شده‌ای.» مست گفت: «در سر باید عقل باشد، بی‌کلاهی عیب نیست.»
- ۳- محتسب گفت: «مردم هوشیار باید افراد مست را مجازات کنند.» مست گفت: «یک هوشیار بیار، در اینجا همه مست هستند.»
- ۴- مانند مردان راه عشق، مس بی‌ارزش وجودت را رها کن تا به کیمیای عشق برسی و مانند طلا ارزشمند شوی.
- ۵- وابستگی به لذت‌های مادی، تو را از جایگاه انسانی خودت دور کرده است؛ زمانی به مقام حقیقی خود می‌رسی که لذت‌ها مادی را ترک کنی.
- ۶- اگر نگاه و توجه تو تنها به سوی خداوند باشد، یقیناً از این به بعد، آگاه و دارای بصیرت خواهی شد.
- ۷- محتسب: مأمور حکومتی شهر که کار او نظارت بر اجرای احکام دین و رسیدگی بر اجرای احکام شرعی بود.
- ۸- والی: حاکم، فرمانروا
- ۹- خانه خَمَار: میخانه، میکده
- ۱۰- حد: کیفر و مجازات شرعی برای گناهکار و مجرم
- ۱۱- ادیب: [در اینجا] معلّم و مرتبی
- ۱۲- الف) «غازی» نادرست و شکل صحیح آن «قاضی» است. ب) «از بحر» نادرست و شکل صحیح آن «از بهر» است. پ) «ثواب» نادرست و شکل صحیح آن «صواب» است. ت) «بهر» نادرست و شکل صحیح آن «بهر» است.
- ۱۳- کلمات «معمور»، «آر» و «منظر نذر» نادرست و شکل صحیح آن‌ها «مأمور»، «عار» و «منظر نظر» است.
- ۱۴- الف) «محتسب»: نهاد / «پیراهن»: مسند ب) «افتان و خیزان»: قید / «جرم»: نهاد پ) «مردم»: نهاد / «هشیار»: مفعول
- ۱۵- الف) «شویم» در معنی «برویم» آمده و فعل ناگذر است. ب) «می‌شویم» در معنی «می‌گردیم» فعل اسنادی و «سبز» مسند آن است.
- ۱۶- الف) «نیست» در معنی «وجود ندارد» یا «حاضر نیست» آمده است و فعل ناگذر است.
- ب) «نیست» در مصراع اول فعل اسنادی و «آگاه» مسند آن است، اما در مصراع دوم به معنی «وجود ندارد» آمده و ناگذر است.
- ۱۷- این شعر در قالب «قطعه» سروده شده است؛ زیرا فقط مصراع‌های زوج قافیه دارند. (افسار، هموار، بیدار)
- ۱۸- الف) واج‌آرایی: تکرار صامت «ر»
- ب) «جامه»، «پوسیده»، «پود» و «تار»: مراعات‌نظیر پ) «کم» و «بسیار»: تضاد
- ۱۹- مناظره
- ۲۰- الف) شرایط بد جامعه ب) فاسدبودن حاکمان
- ۲۱- رواج رشوه‌خواری
- ۲۲- فقر رایج در جامعه
- ۲۳- گزینه «ب» گفت: «آگه نیستی کز سر درافتاد کلاه» / گفت: «در سر عقل باید، بی‌کلاهی عار نیست»
- ۲۴- هر دو بیت به زورگویی و رشوه‌خواری محتسبان اشاره دارند.
- ۲۵- ای بی‌خبر، بکوش که صاحب‌خبر شوی
تا راهرو نباشی کی راهبر شوی؟
- ۲۶- در مکتب حقایق پیش ادیب عشق
هان ای پسر، بکوش که روزی پدر شوی
- ۲۷- خواب و خورت ز مرتبه‌خویش دور کرد
آن‌گه رسی به خویش که بی‌خواب و خور شوی
- ۲۸- گر نور عشق حق به دل و جانت اوفتد
بالله کز آفتاب فلک خوب‌تر شوی
- ۲۹- یک دم غریق بحر خدا شو گمان مبر
کز آب هفت بحر به یک موی تر شوی
- ۳۰- از پای تا سرت همه نور خدا شود
در راه ذوالجلال چو بی‌پا و سر شوی
- ۳۱- بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود
در دل مدار هیچ که زیر و زبر شوی
- ۳۲- گر در سرت هوای وصال است حافظا
باید که خاکِ درگه اهل هنر شوی